

از زبان پدر

شرح دعای امام رضا (ع) برای امام عصر (عج)



مصطفی رضایی

بسم الله الرحمن الرحیم

از زبان پدر

نویسنده:

مصطفی رضایی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

از زبان پدر

مشخصات کتاب

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۱-۶

شماره کتابشناسی ملی:۳۵۸۲۰۰۰

عنوان و نام پدیدآور:از زبان پدر/ مصطفی رضایی.

مشخصات نشر:قم: موسسه بنیاد فرهنگی مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۴۷ ص.؛ ۱۹×۹/۵ س م.

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق

موضوع:نثر فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی دیویی:۸۶۲/۸فا۸

رده بندی کنگره:۱۳۹۳ ۴الف۲۲۱۷ض/۸۳۴۵ PIR

سرشناسه:رضایی، مصطفی، ۱۳۷۱ -

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

از زبان پدر

... شرح دعای امام رضا علیه السلام برای امام عصر(عج)...

□ مؤلف: مصطفی رضایی

□ ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

□ ویراستار: سیده زیتون هاشمی

□ صفحه آرا: داوود هزاره

□ طراح جلد: امیر تدین

□ نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹۳

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۳۱-۶

□ شمارگان: هزار نسخه

□ قیمت: ۱۲۰۰ تومان

□ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶))/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

□ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵۱۵۶۵۵

□ www.mahdi۳۱۳.com

□ www.mahdaviat.ir

□ info@mahdaviat.ir

□ Entesharatbonyad@chmail.ir

از زبان پدر

... شرح دعای امام رضا علیه السلام

برای امام عصر(عج)...

مصطفی رضایی

ص: ۴

فهرست مطالب:

بسم اللّه الرحمن الرَّحیم

«از زبان پدر»

در طول مسیر

(۱)

دعوتی غیرمنتظره در تقویم ذهن، برای ماه های آینده قرار داده بودم؛ اما تقویم ما با تقویم جهانی او خیلی متفاوت است. ما خود را می بینیم و چشم و گوش و دست و

پایمان ولی او عالمی را می بیند با دیروز، امروز و مسیر آینده. شاید، باید این قضایا پیش بیاید تا کلام امام را بفهمیم.

«منِ علی، خدا را با به هم خوردن تصمیمات و... شناختم!»

این از آمدن و آن هم از سوار شدنِ به اتوبوس؛ هفت دقیقه تا حرکت، اقدامی برای رسیدن به آن انجام نشده است.

به هر سختی ای که بود، به جناب «عقاب» رسیدیم. این نامی بود که روی پیشانیِ اتوبوس مُهر شده بود!مشکل جدید از این جا شروع می شد، که آقای «عقاب» قصد پرواز نداشتند؛ مشکل فنّی یا... شاید هم دوست نداشت ما راسوار کند. از لباسامان خوشش نمی آمد یا طرز صحبت کردن یا هزار «یا»ی دیگر.

ص: ۷

(۲)

چه زیباست از لحظه شـروع تا رسـیدن به منزل مقصود، بـدانی تا رسـیدن راهی نیست. هنوز چشم ها گرم نشده که راننده صدا می زند: «رسیدیم مشهد. کسی وسیله ای توی اتوبوس جا نگذاشته باشد. از همتون التماس دعا داریم.»

یکی از مسافران هم لطف راننده را جبران می کند:

آقای راننده! ما پس از مدت هاست که آمدیم این جا. شما هر چند روز یک بار می آیید!

راننده هم شروع می کند به تعارف کردن:

نه بابا! ما دلامون.....

مقصدپشت همه این کوه و دشت هاست. آیا ما به آن نظر

داریم یا شاخک های سر به فلک کشیده کوه ها ما را با خود برده؟

پشت همه این سرمای یخ بندان، گرمایی است.

مقصد حرم است؛ حرمی که شاید امروز زیر لکّه های دود در این شهر و در زیر این کوه های مسکونی به چشم نمی آید. برای دیدنش باید همسایه اش شد. این بارگاه همان است که کعبه قوام دار اوست.«همه حج، لقای امام است.» امامی که سالیان پیش برای امام آخرالزمان دست به دعا شد؛ دعایی که نجوای دلداده ای به محبوب خویش است.

باید دید تا چند کوی از سرزمین دلدادگی را می شود با ایشان طی کرد.

ضریح

(۱)

خداونـدا! پـدر، از تو سـلامت فرزنـدش را می خواهـد. بی او هر معادله ای بی نتیجه و هر رفته ای خسـته می ماند؛ آسـمان دل پاک خود را از چشم های منتظر می پوشاند و زمین تحملش به سر می آید و بودن را بی رونق می کند.

پدر، از تو می خواهد که ولیّت را حفظ کنی؛ همو که بی او چیزی حفظ نمی شود؛

خلیفه و جانشینت را. او که زمین و آسمان از برکتش خلق شد و برای محبتش، او که راز به سوی تو آمدن، راز «انا للّه وإنّا إلیه راجعون» برای تو بودن و به سمت تو رفتن را برای دل های قفل شده مان بازگو کرد.فقط اوست که می تواند خواسته هایت را در زمین بیافریند و خورشید، ماه، زمین و... را از بیهودگی نجات دهد. خلیفه ای که حجّت است. با او هیچ دری بسته و هیچ قدمی در راه،بی منزل نمی ماند.

وسعت آغوش او از آدم تا آخرین فرزند اوست. هر کس بخواهد راه بیفتد، کافی است از لای در به پشت آن نیم نگاهی بیندازد. او همیشه بوده و برای خدمتش هیچ مزدی نمی طلبد.

آیا اگر دستانمان را از جلوی چشم ها برنداشتیم تا او را ببینیم، باز هم او مقصّر است؟! آیا او بر پیمان خود باقی نمانده یا...؟

لسان او، از تو می گوید و تو را وصف می کند، آن گونه که شایسته اوست. دل او همچو قلب های ما، کاهی نیست که با دستان باد، امروز در این جا و دیگر روز در ناکجا آباد باشد. قلب او قلبی است که هزاران هزار فرشته، مستمندانه به دور او طواف می کنند، به برکت او روزی می گیرند و به تسبیح اوست که ذکر را شناخته اند.

اگر سخن بگوید، گفتارش سرشار از عطر حکمت توست و اگر ساکت باشد، نگاه به او، سکوت و یخ زدگی دیرینه قلب هایمان را می شکند. چشمانش به جانب تو می نگرد؛ چشمی که لحظه ای خواب نمی رود، خواب او

هم بیـداری است. او چشـمان توست در آسـمان ها و زمین. می بیند هر چه را تو بخواهی. زمان در بینایی آن دیدگان وقفه ای نمی انـدازد و ذرّه ای، نه در دل خـاک و نه در اوج آسـمان بر او پوشـیده نیست. به همه حقایق، در همه عوالم راهنمایی شـده است. او «مهـدی» است؛همو که می بینـد ما به کـج راهه می رویم ولی آغوش خود را نمی بندد؛ می نگرد که حرکتمان رو به زمین است و پایمان در حلقه های آن قفل شـده، اما دست محبت به آسـمان بلند کرده و این گونه مناجات می کند: «خداوندا! به منِ مهدی، او را کمک کن و ببخش...» نزدیک است؛ ولی ما از او دوریم، نه به فاصله سال ها، به فاصله یک «توجّه»؛ همان فاصله ای که به خاطر نبودنش آینه قلبمان را از قبول نور انداخته و صفای درونمان را در خفا دفن کرده!

بودنی که فراتر از تصوّر ماست؛ بودنی مهربانانه. در هر قـدم، همراه است. نگاهش، به گام هایمان دوخته شده که نکند از بهار به سمت هیزم های پر از آتش راه بیفتیم. می آید چون دوستمان دارد؛ دوست داشتن یک مشتاق.

پـدر، چگونه به پـاره تن خود عشق می ورزد! فرزنـد او، همـان است که لحظه ای از جهـاد در راه خـدایش فروگـذاری نکرده است.همه وجود او وقف تلاش در راه او شده است؛ مثل پرواز پرستوهایی که تصمیم بزرگی گرفته اند قصد مهاجرت به سوی مقصود را دارنـد. او بایـد عـالمی را به این راه برسانـد و با وقف خود، منزل به منزل به کوی دوست برسانـدشان. ساربان، قافله هستی به غیر از تو، کسی را ندارد.

خدایا! او همان بنده توست که از درگاه تو، آنی روی گردان نشده. بی تو نمی تواند زنده بماند. مقصد و مبدأش تویی؛ از تو شروع می کند و به تو می رساند. چقدر فرق است میان گمشده ای که می خواهد مثلِ خود را پیش ببرد و تویی که همیشه در راه مقصود بوده ای و به غیر او نمی اندیشی، حتی لحظه ای به خودت.

پس، پروردگارا! او را حفظ کن. در امانش بدار از هر شرّی؛ از آسیب دشمنانش، حسادت کورشدگانی که پرچم های ریاست از چشم هایشان بیرون زده، از توطئه های آنان و از شرّ ما، از شرّ اعمالمان، دست و زبانمان؛ که این شکوه اوست: «اعمال شیعیانی که دینشان به اندازه بال مگسی هم نیست، ما را آزرده می سازد...»

او برای ما آمـده. اگر او نبود، خلقتی نبود. همه به دنبال همچو او شـدنیم؛ اویی که خود را در میان شـعله ها رها می کند تا تن سوخته ما را نجات دهد.

خدایا! از هر جهت مراقبش باش؛ پیش رو، پشت سر، چپ، راست و از زیر و بالای قدم ها. چند سال یا چند قرن است که بدن هایی سوخته را می بیند و به کمک می شتابد. چند قرن است فریاد برمی آورد: این جا آتش است، تنور نیست، کوره ای است به وسعتی ناپیدا، هر چه به او بدهند می بلعد!

چند بار به او گفتیم، در آتش نمی روم تا شما مجبور به رفتن در آن نباشید؛ چند بار...

(۳)

تصویر، سخن، نگاه و...

این ها ریسمان ارتباطی ما با اوست! شکلمان چگونه است؟ همان گونه که او می پوشد. لباس او خوش بوست، خوش بوتر از آنچه تاکنون بوییده ایم؛ پس می شود لباسی خوشبو چون او پوشید؛ لباسی که بوی باروت تیرهای خفه کننده دوستان سیاهی را ندهد، رنگ شیطان بر آن نقش نبسته باشد.

نگاه به چیست؟ به آسمان، زمین یا روبه رو؟ همه و همه می برند و می آورند.اگر با او این گونه باشیم، ما را در همان خانه تنگ و تاریک پر از تار عنکبوت، نمی گذارند و نمی روند. صدای باد زمستانی از گوشه ای گوشمان را می خراشد و از پنجره اتاق استخوانمان را به صدا در می آورد.

پدر که همینک در کنار اصحاب است، این ها را می بیند و این چنین دعای سلامتی او را می خواند: «مهدی را از شرّ هر چه هست نگه بدار!همان نگه داشتنی که اگر کسی را به آرامگاه آن فرا خواندی، همه با بوی او به آرامش می رسند و از خوی او به سوی خود حرکت می کنند؛ همان خودی که مدت هاست از یاد رفت .بی خودی، در لباس رنگین احترام به انسان نشست! انسان بی خدا ولی با خود...؟!».

قصّه غم انگیز دستان ما و قلب امام، در این جا پایان نمی پذیرد. امام، شاهد و چشم اوست.چنگالمان قلب نبی او را می خراشاند. خدایا! آنها را نیز از این قدردانی ما نجات بده؛ آنهایی که بودن دین با بودنشان و گوشه گیری و نابودی دین در پی نبودشان

است، همان دین توانـد، قوام سـتون های دین به آنهاست؛ رکن نماز، زکات و... روحی در کالبد خود همراه دارند، حقیقتشان همان امام است. او را نگه دار، او را نگه دار...

این، همان امانتی است که ما را دسـتور داده ای به نگهداری اش. نباید آسـیبی ببیند پس در جوار خودت قرارشان ده. عزّت تو آنها را فرا گرفته است؛ عزّتی که شکست در آن راه ندارد. امانت، همان امان محکم و نفوذناپذیر برای آن هاست.

به ما یاد داده ای که اگر چشم به حمایت و یاری ات دوختیم. بار سفر از کوی آن ها برنداریم. اگر پیروزی همیشگی را طالب هستیم؛ می خواهیم سـپاه تو یاورمـان باشـد. آنهـا محـل رفت و آمـد لشـکریان مطیع تو هسـتند، نیروی بی انتهایت در نزد آنان است،

فرشتگانت برای طواف منازلشان گروه گروه اعزام می شوند؛ حتی اگر شده به دیدارشان بسنده کنند.

مرکز محبت هستی، آن جاست. آنجاست که دین منزل گزید؛همان دینی که چیزی جز عشق به آنان و نفرت از دشمنانشان نیست. با ولایت آنها جهانی به آسمان پرواز می کند و با دشمنی شان شیطان پس از سال ها پیشانی ساییدن، فرماندهی لشکر سیاهی و آتش را بر عهده می گیرد. سپر محکم حفاظتت را بر او بپوشان و برای یاری اش، ملائکه ات را بسان لباسی برایش قرارده.

«خواب دیده بود که می رسی عشق را جواب می دهی...»

صحن اوّل: «اللهم اشعب به الصدع و...»

نفرات ما کم است. بینمان از هم گسستگی است. آسمان به خاطر بیرون کردن او، مدت هاست که دیگر بر در خانه مان نمی آید. ما درمانده و کهنه پوشانی هستیم که به نگاه او نیازمندیم. او اگر بیاید، این قافله شکست ناپذیر می شود.

خدایا! شکاف میان این کاروان، آن قدر زیاد است که هر کس و ناکسی راهزنی شده و دست به غارت آنها می زند. دشمنان بلای جانشان شده اند. شب و روز آرام را برایشان آرزو کرده اند!

این حلقه گمشده تا زمانی که به سرسلسله وصل نشود، زیر باد و باران از پای درمی آید. این پرندگان چشم به راه کوچ دسته جمعی هستند. هر صیّاد،

تنهایی شان را که می بیند اسلحه کینه خود را به سمتشان نشانه می رود. نشانه های راه را گم کرده اند. گویا همه ناامید از پیدا کردن راهی برای دور شدن از این مکان هستند. صدای نفس هایشان از ماه ها و سال ها جلوتر به گوش می رسد. ترس از تنهایی، بی قافلگی و اسیر دست های شیطان بودن؛ اسیر بودن و یاران را پیدا نکردن.

ظلم و فتنه بر آنها بیداد می کند؛ به هر بهانه ای به رویشان خنجر می کشد تا حنجری را بدرند و پس از دریدن به آن افتخار کنند. مالشان همچو گویی بازیچه دستان سیاه اصحاب فتنه و نفاق است. می برند و می خورند؛ حتی اخمی هم به گوشه ابرویشان نمی افتد که این برگ از آنِ نهال تازه ای است که آرزوی رشد داشت.

ریشه می کننـد برایشـان مهم نیست که تنه بـدون ریشه،فقط به درد هیزم سوداگران می خورد. چه پرتوقّع ایسـتاده انـد و انتظار سوختن آن را می کشند.

پس وقت مرگ این سگ های هار چه زمانیست؟زمان پوسیده شـدن قلاده های زورگویی کی می رسد؟ کی می رسد که او بیاید و درخت میوه و شـکوفه دهد و شـکوه آسـمان به پایان برسد؛ باد نفسی در فضای پرطراوت سرسبزی تازه کند و زمین از پس قرن ها، شرمِ باز کردن چشمانش را نداشته باشد؟

او بیاید می شود ماند، او بیاید می شود گرگ را از این قافله راند؛ راندنی که دیگر بازگشتی در آن نیست.

می گویند عدالت نیست، پله ای بالاتر می روند، صدا می زنند دعا کنید و بخواهید آمدنش را که بی او مشکلات در آرامگاه خود، جاخوش کرده اند.

قله ای هم فراتر از این پله هاست، او همان عدل است. عدل معنیش را از او گرفته است؛ محبوبیتش و صورت نیکویش و...

با او عدل ظاهر می شود. ظهور او ظهور عدل است؛ عدلی برای همه جا، همه کس، هر زمان و هر مکان؛ برای کوه، بیابان، گل، گلِ و منتخب آن ها انسان. در تفسیر نامه ما عدالت به چه تفسیر می شود؟ به تساوی در اموال یا در حقوق اجتماعی، مناصب حقوقی یا...؟

چه تفسیر نامه آشفته ای؟! پس نه او را شناخته ایم و نه علّت آمدنش!

تمام خلقت برای ما به تصویر درآمده است. همه ما را در مسیر رسیدن یاری می دهند، و ما هم با آمدنمان آنها را به زیباترین روزهایشان می رسانیم. آیا الآن که سخن می گوییم اینچنین است؟

پس این همه مشکلات از کجاست؟! با آمدنش در رحمت باز می شود. مشکل در آمدنش مشکلی و صورتی ندارد. نمی توانـد با او باشـد.زمین منتظر روزی است که روز جلوه گری اوست؛ روز زینت، زیباترین روز او. آمدنش مقدمه جلوه و نما و ماندنش چشم رُبایی زمین است. آن روز چشمی نیست که با دیدن او پلک هایش طاقت خاموشی داشته باشد!

زمین خوب می داند که از خود چیزی نداشته. او همان زمینی است که تا قبل از

آمدن زینتش، جولانگاه شمشیرها، فریادها و تاریکی ها بود؛ تاریکی هایی که اگر دستانت را در فضا دراز کنی، اثری از او به چشم نمی آید.

پس یاریش کن با همان نصرتت که چشمان خواب آلود سیاه دلان را، چنان در حیرت اندازد که آرامش را برای عمری در تاریخ جا گذاشته و به تماشای نیروی تو بنشینند.

ترس، از فرسنگ ها دورتر نیزه ای شده بود بر دل آنها و سمی به سر و تنشان که کار روزشان را فرار و شبشان را آوارگی ساخته بود. با دستان خود قلعه هاشان را خراب می کردند و با شنیدن صدای سم اسبان یاران حق، هزاران فرسنگ دورتر در بیابان ها در حال فرار بودند.

یارانش همیشه مظلوم بودند. دشمنانش چکمه هایشان را با نفرت روی این شکوفه های پرطراوت می ساییدند و دندان ها را به هم می فشردند. دستشان می رسید نه سری بر بدنی می گذاشتند، نه خانواده ای و نه خانه ای.

یاوران او را تقویت بفرما و دشمنان او را خوار و ذلیل کن. هلاک کن آنان را که بر روی او شمشیر می کشند. آنها همانانند که قرن ها زمین را پر از نجاست وجودشان و کثافت نَفَسهایشان کرده اند. نابود کن آنان را که با او از سر مکر و حیله گری درمی آیند؛ خنجرهایشان را به زهر آغشته و منتظر غافل گیر کردن اند.

استوانه های کفر و خباثت برای رسیدن به روزهای زیبایی و جهان با او بودن همچو روباهان و کفتارها به کمین نشسته اند.

هر جا بویی از اصحاب او به مشامشان برسد، توله های خود را روانه می کنند تا سر بیاورند و جایزه ببرند؛ کاری که همیشه عادتشان بود. دیروز در نینوا و امروز هر کجا که نامی از مهدی باشد.

ستون ها و ریشه هایشان را بسوزان، و پشت نحسشان را چنان بشکن که یارای لجن پراکنی را نداشته باشند.

آنها هیزم های این آتش فراگیر هستند که هر چه را در مسیرش باشد می بلعد و سیری ندارد!بدعت پراکنانی که به هر چه غیر حق باشد دست دوستی می دهند و برای ریشه کن کردن درخت آرزوها قبر می کنند، هر حلقومی را پر از آز و طلا می کنند تا بسوزانند و دلی را بهراسانند.

خدایا! با بودن آنها، از سنّت و آیینت چیزی نخواهد ماند. از راهزن طریق جز دزدی و تاراج چه برمی آید؟ فرزندان پدری که وقت رانده شدنش از درگاه نور، فریاد برآورد و قسم خورد که بر راه مستقیم می نشینم و اجازه نمی دهم کسی از آن به سلامت گذر کند. با بودن آنها کرم های زندگیخوار و مارهای سمّی هر روز فربه تر می شوند، می بلعند و می روند تا روزی که اثری از حیات، امید و شادمانی نباشد. می خواهند هر چه هست همچو رنگ خودشان تیره باشد، هر چشمی به چشمان آنان ببیند و هر گوشی موسیقیِ گرگان وحشی را در بیابان سرد و تاریک آن ها بشنود.

آنان را ذلیل و خوار کن و شـرّشان را به خودشان بازگردان، جمیع آنها در مشرق زمین و در مغربش تا شرق و غربی نماند که همه در زیر پرچم او باشـند؛ پرچم آزادی و رهایی، پرچم آرامی و... در بیابان و دریای آن تا خاک آزادانه از او بگوید و آب بی هیچ دردی در صحرا و در کوه نام او را با امواجش بسراید تا پرنده نغمه وصال او را بخواند و آهو به هوای عطر او بدود.

دنیا را مانند قفسـی قفل زده، قلعه ای برای گیر انداختن و چون نشانه ای برای به نشان نشاندن تیرهای آلوده خود قرار داده اند. پس چنان نابودشان کن که اثری از وجودشان بر جا نمانـد؛ اثری که جهان هر چه می نالـد از بوی خبیث وجود آن هاست. هر جا که رفته اند اسمی از خود بر در و

دیوار شهر نوشته اند و قرن هاست که او را به غربتکده تبدیل کرده اند.

پروردگارا! شهرهایت را از وجود آنها پاک کن، قلب های بندگانت را از کینه شان شفا بده و از ابر عزت،بر سر دوستانت سایه بینداز.

سال های بهاری را از یاد بردند. مسیر بازگشت را مسدود کردند. باران را از دیارها راندند و کوچه ها را از نشانه های خود پُر کردند. طهارت را دشمنی دیدند و با نجاست هم آغوش شدند. از جام او نوشیدند و با سازش رقصیدند. گمان کردند با رقص در آتش به آرامش می رسند و با داد و فریادشان دل از غصه ها خالی می کنند. چون ابلهی به دنبال سایه های خود دویدند و هر بار که مأیوس شدند، از نو چکمه های سنگی

خود را محکم تر کردند و دوباره به دل ها پا گذاشتند.

دل بندگانت از خنجر آتشین آنها در سوز و آتش است.دردی است که آرامی ندارد مگر به آمدن ولیّت.ولی توست که اگر بیاید، دست های پر گل، در خانه ها را می کوبد، سبزه ها و پیچک ها فرش راه ها می شود، رسم راهزنی برمی افتد و شب تار و ترسناک به پایان می رسد.

با او، رسم بهترین دوستانت (پیامبران) و راه از یاد رفته شان را نشانمان بده و هر چه را که آن سگ ها از دفتر دینت پاره کردند، بازگردان و هر چه را با آب دهان نجسشان به شکل خود درآوردند، با گلاب ناب آسمانی ات تطهیر بفرما تا دینت همان شود که خودت برای رسیدن به شهر آرزوها فرستادی.

ستون های آن نه کجی و سیاهی دارد و نه شکستگی. از او بوی تو می تراود؛ همان بویی که پس از سوختن شیطان و روشن شدن چشم ها به نور تو جلوه گر شده، همان بویی که به یادمان می آورد جور دیگر باید دید، جور دیگر قدم برداشت و جور دیگر به مقصد نگریست.

پس برسان او را، و جهان را برهان و برهان.

صحن دوّم: «فإنّه عبدك الّذی...»

او کیست؟آیا می تواند این کشتی شکسته را از آشوب ها و گرداب ها نجات دهد؟می تواند این کشتی را تا ساحل امن آرامش هدایت کند؟مگر نه این است که:«ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش».

بهره او از یافتن و بودن چقدر است؟ جهان پر از بیمار است. او چگونه به تنهایی می تواند برای این همه درد، مرهم بیاورد؟

سخن از عبد و دلداده ای است که غیر از خدای خود نقش هیچ غیری بر قلب سراسر نورانی او نیست.

کلام او همان کلام محبوب است. فکر او از دیار روشنایی می آید و به سمت آن دیار در حرکت است؛ دیار نور از اوست که نورانی شده است و درّه تاریکی از دوری اوست که غرق در سیاهی شده.

او همان نور است و هر چه از او فاصله بگیرد به همان تعداد قدم به سمت پرتگاه نیستی برمی دارد.

خداوند به آسمان ها و زمین نگریست و آن کسی را نزدیک ترینِ خود قرار داد که از

هر آلودگی پاک و وجودی سرشار از صفا داشت. آنگاه او رابه سوی خودش هدایت کرد و نامش را «مهدی» گذاشت. او همان بنده خالص خداست که خالق آسمان ها و زمین از بین هر آنچه است،او را برای خود برگزید. او خود را خالص کرد و خدایش وجودش را خرید و به او راز غیب را گفت؛ رازی که با هزاران پرده، از دیدگان ما پوشیده است و فقط او بود که لایق دیدن شد.

ما، هر دم در نجاستی دست و پا می زنیم و شاد و قهقهه زنان، سرمست از خوشی، به خود دل خوش کرده ایم؛ اما او معصوم است، معصوم از هر آنچه که در دیار دوست جایش نیست، از هر آنچه که یار نمی پسندد، از همه صداهایی که صدای آشنا را غریب می کند، همه نقشه هایی که نقش

سازنده را بی نقش می بیند و از هر سخنی که زمزمه «چه خوش است با تو بودن...»را از زبان می اندازد.

ماه کنعانی جهان، از هر عیبی تهی است. هر کجا که بروی از او می گوینـد و از جمال او؛ از بوی او که کهنگی ندارد. بوی او از کجاست؟ از گلهای بهاری، یا نافه آهو یا...؟ این ها همه بر درِ او برای جرعه ای رایحه، صف کشیده اند.

طاووس پرهای خود را برای گام های او می گستراند و صدف، روشنی خود را برای شب های فراق او ذخیره کرده است.

گویا جهانی به حسن او پی برده انـد و به سوی او در سـفرند. از دوردست دسـتان بازِ گـداییشان به چشم می آید که فریاد می زنند: «ما در دل خود، غیر تو سالار نداریم...».

چگونه؟ در حالی که حدیث محبوب بودنت را برایمان تفسیر کرد: «قلب،حرم صاحب اوست؛ پس در حرم او غیر او را سکونت مده.»

اگر نبود دستان زلال او، ما در سیاهی ها هر دم بیشتر فرو می رفتیم؛ فرورفتنی که شاید انتهایی نداشت.

انگشتان اشاره اش که به دل همه تسکینی بود، یک آن هم از نشانِ به مقصد غافل نشد. او همچو ما نیست که برای رساندن به روشنایی خود را معرّفی و خود را کالای بازار سفر عالمی کنیم.

خداوندا! همگان در روز قیامت، روز حادثه بزرگ، شهادت می دهند که او غیر از تو را نخواست، قدمی را در راهی دیگر برنداشت، تمام وجود خود را وقف تو نمود،

برای همه، رضـای تو را معنـا کرد، به مقرّبین درگـاهت یکتایی، پاکی و فراتر بودنت را از هر آنچه افکار کوتاه ما می پنـدارد، نشان داد و راه و رسم حرکت را به عالم آموخت. معلّمی که برای لحظاتمان مدیون او و وجودمان مرهون الطاف اوست.

خدایا! او هیچ گاه به غیر خواسته تو فکر نکرد و ذره ای از قلب خود را به دیگری نسپرد.

راه رفتـن، شـوق دائمی به مقصـود و انتهـای مسـیر است. او هـادی است؛ هـدایت کننـده به هر چه صـلاح قـافله در آن است و بازدارنـده از هر خطری که ما از او غافلیم و در کمین ماست. از روزی که ما جایی در هستی نداشتیم، او بود و منزل به منزل را پیمود و هزاران سال زودتر بر سر آستانِ دوست

سر گذاشته بود. هزاران که نه، عـددی در کوله پشتی قلم نیست که تصویر گری بهتر باشـد. آب از او طهارت گرفت، با اسم او طـاهر کرد و پـاک بودنش را مـدیون اوست. شـیطان برای آنی،نتوانست تیری را به سوی او نشانه بگیرد، چرا که در او اثری از رنگ غیر حق وجود نداشت و مجالی برای طمع شیطان نبود.

نام توست که سال ها بر در بهشت نصب شده است.

صحن سوم: «اللهم اعطه فی نفسه...»

(۱)

او از جـانب تـوست و برای رسانـدن همه به تـو. چشـمش را روشن بگردان و چشم هر کسـی که رایحه ای از بوی دلفریبش از فرسخ ها به او رسیده، چرا که رحمت تو

جایی است که او آن جا باشد. او همان رحمت و نعمت توست. با او، احساس نیاز از هر دلی کوچ می کند. او را شاد بگردان. شادی او نیز در گرو شادی توست. اگر دل او شادمان باشد، جهانی را لبخند مسرّت فرا می گیرد و اگر او را غمی باشد، کمر عالمی می شکند. خُرسندی او زمانی است که زمین از نجاسات تُهی شود، آنچنان که رنگی جز تو و صدایی جز نام تو بلند نشود و هر چه گوش آرزوی شنیدنش و چشم شوق دیدنش را دارد.

هر دستی را از سرمان بِرَهان و دست پرمحبت او را که جان، سال هاست بهانه او را دارد و به دنبال او در به در است، بر این سرها قرار بده.

با دستان پر نور او راه را به ما بنما و جهانی را از این سردرگمی رها کن.

(۲)

نغمه ای همه جا را پُر کرده: «می خواهیم برگردیم، اما مسیر را نمی دانیم.»

خداونـدا! اوست که می توانـد فریـادرس و منجی این نغمه هـا باشـد. به جز او چه کسـی می خواهـد در این طوفان سـهمگین، مسافران راه را به سرمنزل برساند؟

شما ای مسافران! او همان راه است، طریق رسیدن و مسیر بازگشت. هر کوی بی نشان، دیار آشنایی می شود و اشک هر مظلوم به تبسّم آرامش می رسد.

زمـانی کـه همه زمین، دور و نزدیـک، سـرزمین دوست و دشـمن،زیر سـایه محبّت تـو درآیـد؛ سـایه محبـتی که اگر بیایـد، ابر آسمان، پاکی ها را به دنبال خود می آورد و جهان را از هر بی خودی بودن و خوابی

شستشو می دهد. آنگاه عطری چنان در زمین می پیچد که به هر کجا بروم بوی تو را می شنوم.

کلام دلنشین او را بر هر کلامی چیره گردان.

زمانی که نوای یار طنین انداز شود فصل برداشت و وفور نعمت است؛ هر نعمتی از هر آنچه که به دل می آید نه گامی از او عقب بمانید که درندگان عجیب در کمین نشسته اند و شکم خون خوار خود را برای دریدنی دیگر منتظر گذاشته اند و نه قدمی زودتر ازاو حرکت کنید که هر کجا او قدم می گذارد، روشنایی فرا می گیرد و پیش تر از آن سیاهی است؛ سیاهی در سیاهی، لایه هایی از ظلمت که انگشتان از شمارش آنها عاجز است و چشمان از دیدنشان بر وحشتند.

چاره ای نیست مگر اینکه به درگاه خدای او دست برداریم و از او طلب کنیم: «ما را بر فرمانبرداری اش یاری کن تا آنی و کمتر از چشم به هم زدنی، از شوق او تهی نباشیم که همان برای غافلگیر شدن و به دام افتادن کافی است.

به پاهایمان چنان قوّت و دقّتی عنایت بفرما که قدم بر قدم او بگذاریم و شیعه او باشیم؛ فرمانش را با جان بشنویم و با سر به اطاعتش بشتابیم.

خداوندا! ما از این مسیر چندان آگاهی نداریم. اوست که آتشکده ها را می شناسد و گلزار و رود زلال را می داند.

در این سفر به ما صبری عطا کن که نه قلب او را بشکنیم و نه اندکی اطاعت او برایمان مشقّت بار باشد؛ جانمان از خواستن

او سرشار باشد و بدانیم که او هر لحظه در فکر ما و به سلامت رسیدن ماست، خیرخواهیِ او زمانی از ما دور نبوده که اگر این چنین بود، نه وجودی از ما مانده بود، نه نامی و نه اثری.»

دستان پدر، گویا هنوز به آسمان است؛

چنان ما را طالب او و همراهش بگردان، چنان پیوندی بین دستان ما و دست مشکل گشای او برقرار کن که روز قیامت نیز با او محشور شویم.

وقتی همه از هول و هراس پا به فرار می گذارند، نه چشمی به چشمی امید دارد و نه صدایی به صدایی می رسد، پدر فرزند را نمی شناسد و مادر از کودک خود دل کشیده و به فکر خود است، ما قدم هایمان را به سوی او برداریم، قدم هایی استوار که نشان

از دلی محکم و خیالی پر آسوده دارد، چه غمی است وقتی که اوبا تو باشد. آنجا نیز در حلقه مشتاقین و دوست داران او باشیم.

(۳)

این آرزوها شرطی برای برآورده شدن دارند:

او را بخواهیم برای خودش، برای سوداگری خود نباشد، برای چشم دیگری و گوش دگران نباشد؛ برای این نباشد که از او پله ای برای شهرت خود و خوشی ها و مستی های خود بسازیم.

این خواستن را خالص و پاک قرار بده که هر پاکی از او در عجب بماند.

او را هم که می خواهیم برای تو باشد، برای تویی که مقصود او هستی و تنها آرزویش. جنّت ما را با او قرار بده که امام

می فرماید: «در جنّت با او بودن جنّتی دیگر می سازد.»

اگر به خوبی دانسته باشیم که به سوی چه کسی می رویم، خستگی برایمان راحتی است، کسالت و سستی جای خود را به رفتن و رسیدن می دهد. هر جا باشی از یاری او دریغ نداری، هر چند به یاد کردن او در آیینه دل باشد.

پروردگارا! یاری مان کن، این فرصت بازگشت را از کف ندهیم که نیامدن ما به تو ضرری نرساند و از خزانه تو چیزی نکاهد؛ ولی ما را به آتش سوزان ابدی می سپارد که از انتخاب خودمان و مسیر کج مان برافروخته شده است.

(۴)

الهی! یاوران او را دستگیری بفرما. آنها که درس دلباختگی به او را با جان آمیخته کرده انـد، به آرزوهایشان برسان که همان آمـدن جانانشان است و عمرشان را طولانی بگردان؛ عمری که برای خود نمی خواهنـد، می خواهند از او بگویند و راه را برای او بگشایند. آنها پایه ها و درختان فصل رسیدن او هستند، پس محفوظشان بدار.

ما در این قافله بی نصیب مانده ایم. اگر نتوانستیم درخت بهار او باشیم، لیاقت برگ بودن را به ما عنایت کن.

خداونـدا!در وقت آمـدن جانشـینانت، روزی که پس از عمری تیرگی، زمین دوران زندگی را تا سالیان سال خواهد دید، ما را نیز بازگردان تا تکیه گاهی هرچند ناچیز، برای آن ها باشیم.

آن ها نشانه های تو، خزانه های روشنی و علمت، ستون های منزل مقصود و ریشه های درخت پررونق هستند.

آنهـا را که پس از خـود شایسـته ولاـیت دانسـتی، به عنوان پـاک ترین بنـدگانت شـناختی، انتخابشـان کردی و نزدیـک ترین دوسـتانت قرار دادی؛ دوسـتانی که همه از نسـل حـبیب تومحمـد صـلی الله علیه و آله هسـتند. بر آنهـا سـلام و رضـوان خود را بفرست و رحمت و تمام برکاتت را...

یک روز مهمانی در حرم، رو به پایان است. می رویم ولی او همیشه همراه است. کاش ما هم، حق همراهی را به جا آوریم...

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹